

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۱۶ (پیاپی ۱۳) زمستان ۸۳

برخی از عوامل ظهور ادب عربی در ادب فارسی، بعد از ورود اعراب به ایران* (علمی- پژوهشی)

دکتر احمد امیری خراسانی

دانشیار دانشگاه

شهید باهنر کرمان

چکیده

یکی از وقایع مهم تاریخ ایران، حمله اعراب مسلمان است که تأثیرات سیاسی، فرهنگی و ... فراوانی به همراه داشت. یکی از این تأثیرات، ظهور و نمود ادب عربی در فارسی است. در این نوشته، سعی شده است ضمن ذکر مهمترین عوامل ظهور و تأثیر ادب و فرهنگ عربی بر فارسی، موارد مثبت و منفی آن نیز بحث و بررسی گردد. شواهد نشان می دهد که علی رغم تأثیر پذیری فرهنگ و ادب فارسی از عربی، بدلیل صبغه اسلامی آن، هویت ایرانی و ادبیات فارسی باقی ماند و هیچگاه فرهنگ و تمدن ایرانی مقهور فرهنگ قومی عرب نگردید، بلکه قوم ایرانی، بدلیل اصالت تمدن غنی خود، ضمن استفاده بهینه از فرهنگ و زبان اعراب، به پاسداری از تمدن و فرهنگ و زبان خود، برخاستند؛ بطوریکه امروزه، زیباترین و استادانه ترین و شیوا ترین آثار ادبی در حوزه نظم و نثر به زبان فارسی، زینت بخش محافل ادبی جهان است.

واژگان کلیدی: ادب عربی - ادب فارسی - ورود اسلام - تأثیر پذیری.

۱- مقدمه

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۳/۷/۳

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۳/۳/۲

آمیختگی دو فرهنگ بایکدیگر، بویژه یکی غالب و دیگری مغلوب، باعث تأثیرات عمیق و همه جانبه ای در طول تاریخ و در زمانهای بعد از آن می شود. ممکن است یکی از این دو فرهنگ، دردیگری حل شود و یا آنچنان به هم عجین شوند که فرهنگ جدیدی از آنها بوجود آید. در مورد تأثیر عربی و فارسی نیز همین امر صادق است؛ اگر چه همدیگر را دفع نکردند؛ بلکه آنچنان آمیختگی پیدا شد که ماندگارترین و زیبا ترین و استادانه ترین آثار را در طول تاریخ از خود به جای نهاد.

یکی از عوامل وابستگی و نزدیکی ایران و اعراب به هم، در قبل از اسلام، همجواری جغرافیایی است و اختلاط و آمیزش مردم دو ملت با یکدیگر در انواع مراودات است. این همجواری و عوامل سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دیگری باعث شد بین دو فرهنگ عرب و ایران، بویژه ادبیات آنان تحوّل ایجاد گردد، بطوریکه نزدیک به دو قرن حاکمیت فرهنگی و ادبی عرب را بر ایران شاهدیم که سعی بر آن است تا مهمترین عوامل ظهور فرهنگ عرب، بویژه ادبیات آن در فرهنگ و ادبیات فارسی بحث و بررسی شود.

۲- بحث

وقتی اسلام به همراه زبان عربی وارد ایران شد و ایرانیان با آغوش باز، اسلام را پذیرفتند؛ بدلالی، زبان فارسی، زیر نفوذ زبان عربی قرار گرفت که این علل، باختصار بررسی می شود. ناگفته نماند که در این تأثیر گذاری، زبان عربی هم از زبان فارسی بهره برده است که موارد آن در بحثی دیگر می گنجد.

یکی از علل تأثر زبان فارسی از زبان و مضامین عربی، آمیختگی دو فرهنگ عرب (اسلامی) و ایران است. وقتی که عرب وارد ایران شد؛ بالطبع اثرات سیاسی و فرهنگی را نیز با خود همراه داشت بیشتر مردم هم که عرب را فاتح دیدند؛ زبان آنان را نیز فاتح قلمداد کردند و بشدت، علاقه مند به فراگیری آن شدند که یادگیری آن به چند علت است:

۱ - مسلمان شدن مردم که برای خواندن قرآن و نماز و دعاها و نشر احادیث که لازم بود بطور صحیح نقل شود؛ بناچار می بایست زبان عربی را حتی الامکان در حد انجام دادن واجبات یاد بگیرند.

اینکه ایرانیان متمدن و دارای فرهنگ و سابقه تاریخی درخشان و ... در تحت سیطره عرب درمی آیند و لااقل در ۲ قرن اولیه، تبعیت بی چون و چرایی دارند؛ تنها به خاطر عرب بودن عرب نیست بلکه به خاطر رغبتی است که به اسلام داشته و اطاعت معنوی که از قرآن و دستورات و احکام اسلام صادر می شده می کردند که همین امر باعث رواج فراوان و تأثیر گذاری دقیق ادبیات عرب در فارسی است. پذیرش آیین جدید اسلام از طرف ایرانیان که با آغوش باز از طرف جامعه عمومی مردم روبرو شد؛ طبیعتاً ریشه در مسائل سیاسی - اجتماعی و فرهنگی مردمی دارد که سالها با تبعیضات و اجحافات گونه گون حاکمان سیاسی و مذهبی خود روبرو بوده اند.

... عکس العمل ایرانیان در برابر اسلام، فوق العاده نجیبانه و سپاسگزارانه بوده و از یک نوع توافق طبیعی میان روح اسلامی و کالبد ایرانی حکایت می کند. اسلام برای ایران و ایرانی در حکم غذای مطبوعی بوده که به حلق گرسنه ای فرو رود، یا آب گوارایی که به کام تشنه ای ریخته شود. طبیعت ایرانی مخصوصاً با شرایط زمانی و مکانی و اجتماعی ایران قبل از اسلام، این خوراک مطبوع را به خود جذب کرده و از آن نیرو و حیات گرفته است و نیرو و حیات خود را صرف خدمت به آن کرده است... (خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۶۰۰)

تشکیل جامعه اسلامی، یکی دیگر از اهداف نشر دین مبین اسلام بود و بر همین اساس است که نشر اسلام به دنبال ایجاد کردن وحدتی بود که بر اساس فکر و عقیده و ایدئولوژی شکل گیرد و بنا بر همین اصل است که همه ملت‌هایی که جزو امت اسلامی قرار گرفته اند و کشورشان جزو بلاد مفتوحه قرار گرفت؛ بسوی وحدتی در همین موارد

مذکور سوق داده شده اند که دین واحد، فکر واحد، فرهنگ واحد و نهایتاً زبان واحد داشته باشند. بطور کلی می توان گفت که ورود اسلام به ایران، تشتت افکار و عقاید مذهبی را از مردم و جامعه آن روز گرفت و به جای آن وحدت عقیده را برقرار کرد.

«... ورود سپاه مهاجم برای بسیاری مردم تدریجاً خوشایند و آسانپذیر شد و حتی در نزد برخی طبقات نیز همچون مژده‌رهایی به نظر آمد. رهایی از غلبه اهریمنی نجبا و اهل بیوتات که از عهد هرمزد خسرو رقابتهای قدرت جوینان آنها سراسر ایرانشهر را... باز یچه بدسگالیهای خویش کرده بود. رهایی از قدرت خشونت آمیز «ملکان ملکا» که از روزگار «دش خوتائیه» اسکندر و پیش از آن هرگونه فکر روشنی را از افق فرهنگ عام رانده بود. رهایی از سلطه فریب آمیز و جابرانه مغان و آتوربانان که آذر «مقدس خوانده» آتشگاه آنها از عهد خسرو کواتان باز، همه چیز را از شهر تا روستا در کام سیری ناپذیر خویش او بارده بود و جز خشم و آزوفریب و دروج چیزی برای مردم باقی نگذاشته بود...» (تاریخ مردم ایران - از پایان ساسانیان تا آل بویه - ص ۱۱) و ورود اسلام و تبعیت از کتاب آسمانی آن، قرآن، زمینه رواج زبان عربی را فراهم آورد بطوریکه تنها مرجع فقه و فتوای مسلمین در آغاز، اهل مدینه بودند که تنها قرآن و حدیث را سند احکام دینی می دانستند. از ظهور اسلام تا پایان دوره خلفای راشدین (سال ۴۱ هجرت) تنها کتابی که در بین مسلمین رواج داشته و به جمع آوری و حفظ آن اهتمام ورزیده می شده و بدان استناد و احتجاج می گشته است؛ فقط قرآن بوده است و مسلمین خود را با داشتن قرآن از دیگر علوم و کتب بی نیاز می دانسته اند؛ بطوریکه سعی در امحا و نابودی هرگونه کتبی غیر از قرآن می کردند زیرا آنها را جزو کتب ضالّه و غیر مفید تلقی می نمودند. روایات تاریخی نیز این مدعا را اثبات می کند.

«محو شدن علوم و آداب ایرانیان به دست حکام و امرای عرب و طعمه آب و آتش ساختن نوشتجات و کتب علمی و ادبی فارسی را بعنوان کفر و زندقه و عذر نداشتن

احتیاج بدانها بعد از کتاب الله و سوزاندن یا درآب ریختن عرب ، کتابخانه های عجم را ، بسیاری از مورّخین نقل کرده اند . یک فقره به فرمان عمر ، به دست سعد وقاص پس از تسخیر بلاد فارس و فتح مداین که مسلمین به کتب فارسی برخوردند و درباب آنها سعد وقاص کسب تکلیف از خلیفه وقت نمود و عمر نوشت : « اطرحوها فی الماء فان یکن ما فیها هدی و قد هدانا الله باهدی منه و ان یکن ضللاً فقد کفانا الله » یعنی آنها را درآب بریز زیرا اگر در آنها هدایتی باشد؛ با وجود هدایت خدا از آنها بی نیازیم و اگر ضلالت را حاوی باشند؛ وجود آنها لازم نیست . پس از رسیدن این دستور ، سعد وقاص کتب فارسی را یا درآب ریخت و یا به آتش سپرد و همان کاری را که قبل از اسلام ، اسکندر با کتابخانه استخر و عمروعاص به امر عمر با کتابخانه اسکندریه و فرنگیها بعد از فتح طرابلس شام با کتابخانه مسلمین و هلاکو با دار العلم بغداد کردند؛ سعدبن ابی وقاص با کتابخانه عجم کرد.» (تاریخ ادبیات ایران (همایی) ، ص ۲۷۳)

این امر آنقدر عمومیت پیدا کرده بود که حتی برخی از حاکمان ایرانی نیز بدان دست یازیده اند .

« حکایت کنند که امیر عبدالله بن طاهر که به روزگار خلفای عباسی، امیر خراسان بود روزی در نیشابور نشسته بود. شخصی کتابی آورد به تحفه، پیش او بنهاد. پرسید که این چه کتاب است؟ گفت این قصه و امق و عذراست و خوب حکایتی است که حکما به نام شاه نوشیروان جمع کرده اند. امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم، به غیر از قرآن و حدیث پیغمبر ، چیزی نمی خواهیم. ما را از این نوع کتاب در کار نیست و این کتاب تألیف مغان است و پیش ما مردم دست. فرمود تا آن کتاب را درآب انداختند و حکم کرد که در قلمرو او به هر جا که از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد؛ جمله را بسوزانند...» (تذکره الشعراء، ص ۲۶)

باتوجه به موارد بالا، ظاهراً به نظرمی رسد که رونق زبان و ادب عربی، در پرتو محو و اضمحلال ادب پهلوی صورت گرفت. زیرا اعتقاد به ضاله بودن و غیر مفید بودن کتابهای

علمی - ادبی فارسی، باعث شد که آنها را بعنوان کفر و زندقه و عذراحتیاج نداشتن به آنها بعد از قرآن، یا می سوزاندند و یا در آب می ریختند که این امور بستر مناسبی شد برای حضور هر چه بیشتر زبان و فرهنگ عربی.

اما در اینجا لازم است به یکی دو مورد اشاره شود. اولاً مسأله کتابسوزی، مسأله ای نیست که همه صاحب نظران بر حدوث آن متفق القول باشند. مرحوم مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران، بحثی مستوفی تحت عنوان: کتابسوزی ایران و مصر ایراد کرده اند و با دله تاریخی و نقل قول از صاحب نظران بنامی همچون شبلی نعمانی، ویل دورانت و دیگران، اینگونه نتیجه گیری می کنند:

«تا قرن هفتم هجری، یعنی حدود ششصد سال بعد از فتح ایران و مصر، در هیچ مدرکی، چه اسلامی و چه غیر اسلامی، سخن از کتابسوزی مسلمین نیست. برای اولین بار در قرن هفتم، این مسأله مطرح می شود. کسانی که طرح کرده اند؛ اولاً هیچ مدرک و مأخذی نشان نداده اند و طبعاً از این جهت، نقلشان اعتبار تاریخی ندارد و اگر هیچ ضعفی جز این یک ضعف نبود؛ برای بی اعتباری نقل آنها کافی بود... (خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۳۰۸) ثانیاً در مورد وجود کتب علمی و ادبی در زبان پهلوی قبل از اسلام باید این نکته را یاد آور شد که طبق نقل تاریخ، ادب پهلوی و وجود کتابخانه ها آنچنان نبود که فراگیر باشد. اتفاقاً از آثار پهلوی آنچه باقی است بعد از اسلام تألیف و مکتوب شده است. آنچه که از ادبیات پهلوی قبل از اسلام می توان نشان داد؛ بیشتر نوشته هایی بوده است پیرامون مسائل دینی زرتشت و کتاب اوستا و برخی نیز بصورت ادبیات شفاهی ظهور و نمود داشت. مرحوم مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران به نقل از مقدمه کتاب احادیث مثنوی نوشته مرحوم فروزانفر می گوید:

از اواخر قرن چهارم که فرهنگ اسلامی انتشار تمام یافت و مدارس در نقاط مختلف تأسیس شد و دیانت اسلام بر سایر ادیان غالب آمد و مقاومت زرتشتیان در همه بلاد ایران با

شکست قطعی و نهایی مواجه گردید و فرهنگ ایران به صبغه اسلامی جلوه گری آغاز نهاد و پایه تعلیمات بر اساس ادبیات عربی و مبانی دین اسلام قرار گرفت؛ بالطبع توجه شعرا و نویسندگان به نقل الفاظ و مضامین عربی فزونی گرفت... (خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۸۳).

« زبان تازی پیش از آن، زبان مردم نیمه وحشی محسوب می شد و لطف و ظرافتی نداشت. با اینهمه، وقتی بانگ قرآن و اذان در فضای ملک ایران پیچید، زبان پهلوی در برابر آن فروماند و به خاموشی گرایید. آنچه در این حادثه زبان ایرانیان را بند آورد؛ سادگی و عظمت « پیام تازه » بود. و این پیام تازه قرآن بود که سخنوران عرب را از اعجاز بیان و عمق معنی خویش به سکوت افکنده بود. پس چه عجب که این پیام شگفت انگیز تازه در ایران نیز زبان سخنوران را فرو بندد و خردها را به حیرت اندازد... » (دو قرن سکوت، ص ۱۱۲).

لذا ملاحظه می شود آنچه که بیشتر باعث گرایش مردم به پذیرش آیین جدید و زبان و خط آن گردید؛ ماهیت وجودی و پیام الهی آن بود که مردم رنج دیده ایران، پنجره آزادی و فلاح و رستگاری خود را در تبعیت از آیین جدید یعنی اسلام دیدند. لذا می توان گفت که رنگ قومی و نژادی نداشتن اسلام، عامل مهمی برای پذیرش این آیین جدید از طرف ممالک دیگر از جمله ایران شد. پیام نفی طبقاتی اسلام و قرآن علیه اجتماع طبقاتی و رژیم موبدی ساسانیان و اینکه اسلام اعیان و اشراف نمی شناخت و علم را به طبقه روحانی و یا طبقات دیگر اختصاص نمی داد و حق تحصیل را برای همگان در نظر می گرفت و با تشویق ملت بر اساس اینکه تحصیل علم بر هر مسلمانی فریضه است و یا اینکه علم را بجوید اگر چه در چین باشد و یا اینکه حکمت گمشده مؤمن است، حکمت را از هر کس که یافتید بگیرد... از عوامل مهم کشش ملی کشورهای مفتوحه به سوی این کیش جدید (اسلام) و در نتیجه زبان این دین یعنی عربی شد.

۲- یکی از عوامل دیگری که باعث شد دین و آیین جدید (اسلام) براحتی بتواند مورد پذیرش قرار بگیرد و جای پای خود را باز نماید؛ بطوریکه بعدها بفرهنگ و ادب ایران نیز اثر بگذارد؛ بعضی از مشابهتهای عقیدتی بود که در هر دو آیین - اسلام و زرتشتی- وجود داشت و پذیرش آیین جدید را توجیه پذیرتر کرد. «... موارد شباهت بین عقاید باستانی و آیین نوهم گاه تا حدی بود که برای نقل کردن از کیش منسوخ مزدیسنان به کیش نوآیین، فدا کردن تعداد زیادی از عقاید و مبادی مأنوس دیرینه ضرورت نداشت. از جمله، اعتقاد به ابلیس می توانست جای اعتقاد به «انگره مینو» را بگیرد. اعتقاد به رستاخیز و حساب و صراط و بهشت و دوزخ هم تقریباً در هر دو آیین یکسان بود و حتی پاره ای عقاید مزدیسنان از طریق نفوذ در ادب و هنر و عرفان و حکمت اشراقی مسلمین، می توانست حیات خود را بنحوی همچنان ادامه دهد و وجود و دوام این عناصر در فرهنگ اسلام و ایران نشان می دهد که به رغم سقوط دولت، پاره ای از زندگی دینه ایرانیان باستانی، بعنوان سنتهای ملی همچنان در زندگی امروزی قوم توانست زنده بماند.» (تاریخ مردم ایران - ایران قبل از اسلام - ص ۵۳۶-۵۳۵)

همانگونه که می توان یکی دیگر از عوامل روی آوردن ایرانیان به خط عربی را شباهت میان خط عربی و پهلوی دانست که هر دو خط، بنحوی از آرامی ریشه گرفته اند و از راست به چپ نوشته می شوند و برخی از حروف آنها دندانه دار و بی نقطه است. شباهت صوری حروف آنها و استقرارشان بر کرسی افقی مشخص، از همانندیهای دیگر این دو خط است. (تاریخ ادبیات ایران (۱)، میرباقری و...، ص ۱۲۷)

اعراب، زبان عربی را بعنوان زبان رسمی و ادبی و دینی (برای مسلمانان) با خود به ایران آوردند. ولی فرهنگ و تمدن ایرانیان از میان نرفت و نمرد، بلکه در اعراب نیز تأثیر کرد. صد سال از فتوحات تا زیان نگذشت که در اواسط قرن دوم هجری (هشتم میلادی) بسیاری از آثار و تألیفات ادبی پارسی میانه (پهلوی) به زبان عربی ترجمه شد.

ولی با اینهمه، زبان عربی در ادبیات حکمفرما و برای همه کشورهای آسیای غربی و آفریقای شمالی منزلت زبان بین الملل را پیدا کرده بود. فتودالهای دهقان ایرانی زبان عربی را فرامی گرفتند (و نه کمتر از اعراب، بدان زبان آشنا شدند) در فاصله قرن هشتم و دهم میلادی (دوم و چهارم هجری) در ایران و آسیای میانه، اشعاری از خود به زبان عربی می گفتند و منظوماتی به آن زبان بوجود می آوردند (به نقل از ا.ا. برتلس. «تاریخ ادبیات فارسی و تاجیکی» ص ۱۰۲) ایرانیان و حتی ایرانیان میهن دوست که به نهضت ضد عربی و جنبش فرهنگی ایران پرستانه (که اصطلاحاً شعوبیه نامیده می شده) منتسب بودند نیز به زبان عربی می نوشتند. الفبا و خط عربی نیز به موازات زبان عربی و اسلام، میان ایرانیان انتشار یافت و الفبای پیشین آرامی - پهلوی را (که آنهم ریشه سامی داشت) از میدان به در کرد. (اسلام در ایران، پطروشفسکی، ص ۴۴)

۳- شاید یکی دیگر از زمینه های ایجاد و رشد زبان جدید، محور و نابود کردن و یادرتنگنا قرار دادن زبان پیشین است که در همین راستا، زبان پهلوی، بدلائیل مختلفی در این تنگنا قرار گرفت.

«... اعراب، زبان و خط مردم ایران را بمتابۀ حربه ای تلقی می کرده اند که اگر در دست مغلوبی باشد؛ ممکن است بدان، با غالب در آویزد و به ستیزه و پیکار برخیزد. از این رو، شگفت نیست که در همه شهرها، برای از میان بردن زبان و خط و فرهنگ ایران بجد کوششی کرده باشند... (دوقرن سکوت، ص ۱۱۳)

«شگفت نیست که سرداران عرب، ایران را تا اندازه ای با دین و حکومت خویش معارض دیده باشند و در هر دیاری برای از میان بردن و محو کردن خط و زبان فارسی کوشش ورزیده باشند... بهانه دیگری که عرب برای مبارزه با خط و زبان ایران داشت؛ این نکته بود که خط و زبان مجوس را مانع نشر و رواج قرآن شمرد... (دوقرن سکوت، ص ۱۱۴)

«... آنچه از تأمل در تاریخ برمی آید، این است که عربان هم از آغاز حال، شاید برای آنکه از آسیب زبان ایرانیان در امان بمانند و آن را همواره چون حربۀ تیزی در دست مغلوبان خویش ببینند؛ در صد در آمدند زبانها و لهجه های رایج در ایران را از میان ببرند. آخر این بیم هم بود که همین زبانها خلقی را بر آنها بشوراند و ملک و حکومت آنان را در بلاد دور افتاده ایران، به خطر اندازد... (دوقرن سکوت، ص ۱۱۳)

برتولد اشپولر، در کتاب تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، برخلاف مرحوم دکتر زرین کوب که معتقد است عربها برای جایگزین کردن زبان خود به محو و نابودی زبان و خط و فرهنگ ایران همت گماشتند (دوقرن سکوت، ص ۱۱۳)، می گوید: تسلط عرب بر این، در آغاز امر به زبان اداری فارسی در بین النهرین و در مناطق مجاور و نواحی به طرف شرق آن، لطمه ای وارد نیاورد. در شرق، تا سال ۷۸ هجری، زبان فارسی در مدارک و اسناد معمول بوده است. (تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی - ص ۴۴۲)

۴- از دیگر موارد پذیرش دین اسلام از طرف ایرانیان و به تبع آن رواج فرهنگ و زبان عربی، شاید بتوان به رهایی ایرانیان از جزیه و همسانی با سایرین باشد. همانگونه که مرحوم دکتر زرین کوب هم اشاره دارد:

« جاذبه آیین نو، طبقات مختلف از پیروان آیین زرتشت را تدریجاً به اسلام جذب کرد. بعلاوه امید رهایی از جزیه و نیل به مساوات با سایر مسلمین، داعی عمده ای در گرایش عامه به اسلام بود... (تاریخ مردم ایران) از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، ص ۳۱.

گرایشهای تجزیه طلبی و تک روی فئودالهای زمیندار ایران، یکی از علل از دست دادن استقلال آن کشور بوده است. برخی از زمینداران محلی، ترجیح می دادند پیمانهای با فاتحان منعقد کنند و خراج بپردازند و در مقابل، اراضی و حقوق فئودالی خویش را حفظ کنند. بعضی دیگر دلیرانه علیه اعراب جنگیدند ولی پایداری ایشان بطور متفرق بود و

اعراب یک یک آنان رابه تفاریق وجداگانه ازپای درآوردند.(اسلام درایران،
پطروشفسکی، ص ۴۲)

۵- از بین رفتن تکیه گاههای مهم یک زبان، می تواند عدم رواج زبان واضمحلال آن را به دنبال داشته باشد، از جمله زبان پهلوی که وقتی دو تکیه گاهش یعنی دولت ساسانی و آیین زرتشتی را از دست داد؛ نتوانست بدرستی و فعّالانه به بقای خود ادامه دهد.

«زبان پهلوی زبانی مشکل و دیرفهم بود، همچنین انگیزه ای هم برآموختن زبان پهلوی نبود. زبان پهلوی تنها نزد موبدان و علمای دین زرتشتی موجود بود و درقرن سوم هجری، جنبه علمی این زبان و خط درکار محو شدن بود. به همین دلیل، زبان عربی، زبان علمی و ادبی آن زمان به کارگرفته شد.» (سبک شناسی، ج ۱، ص ۲۳۱) (تاریخ ادبیات (۱)، میرباقری و دیگران، ص ۱۲۶).

«از وقتی حکومت ایران به دست تازیان افتاد، زبان ایران نیز زبون گشت. دیگر نه در دستگاه فرمانروایان به کار می آمد و نه درکار دین سودی می داشت. درنشر و ترویج آن نیز اهمیتی نمی رفت و ناچار هر روز از قدر و اهمیّت آن می کاست. زبان پهلوی اندک اندک منحصر به موبدان و بهدینان گشت. کتابهایی نیز اگر نوشته می شد؛ به همین زبان بود. اما از بس خط آن دشوار بود؛ اندک اندک نوشتن آن منسوخ گشت. زبانهای سغدی و خوارزمی نیز درمقابل سختگیریهایی که تازیان کردند؛ رفته رفته متروک می گشت. این زبانها نه با دین تازی و زندگی تازه سازگار بودند و نه هیچ اثر تازه ای بدانها پدید می آمد. از اینرو بود که وقتی زبان تازی آواز برآورد زبانهای ایران یک چند دم در کشیدند. درحالی که زبان تازی زبان دین و حکومت بود. پهلوی و دری و سغدی و خوارزمی جزدربین عامّه باقی نماند. درست است که درشهرها و روستاها مردم با خویشتن به این زبانها سخن می راندند؛ اما این زبانها جز این چندان

فایده‌دیگر نداشت. به همین سبب بود که زبان ایران در آن دوره های سکوت و بینوایی تحت سلطه‌زبان تازی درآمد و بدان آمیخته گشت و علی‌الخصوص اندک اندک لغتهایی از مقوله‌دینی و اداری در زبان فارسی وارد گشت.» (دوقرن سکوت، ص ۱۱۶-۱۱۷)

۶- بی‌دقتی و بی‌عنایتی ایرانیان در ضبط و جمع‌آوری آثار ملی و ادبی خود، از دیگر عوامل اضمحلال زبان پهلوی و آماده شدن بستر مناسب جهت ترویج زبان عربی گردید. این امر تا آنجا بود که برخلاف سایر ملل از جمله خود اعراب که می‌بینیم در حفظ آثار خود بگونه‌ای مقید بوده‌اند که حتی پیش‌پا افتاده‌ترین اشعار شعرای قدیم خود را که در عصر جاهلیت زندگی می‌کرده‌اند حفظ نموده که نمونه‌های آن در حال حاضر فراوان است، اما از ادبیات ایران قبل از اسلام، جز معدودی مختصر باقی نمانده است.

۷- علت دیگری که باعث نفوذ و ماندگاری و تداوم زبان عربی در بین ایرانیان شد؛ جوهره‌این زبان است که بواسطه کثرت دامنه‌لغات و ترکیبات، قابلیت کارآیی در تمامی زمینه‌های علمی، ادبی و... را دارا می‌باشد. اصالت، قدرت اشتقاق و جنبه علمی و ادبی داشتن زبان عربی است که باعث شد تا به حیات خود در بلاد مفتوحه ادامه دهد، زیرا اگر فقط علل سیاسی را در این رابطه، دخیل بدانیم، باید به این پرسش پاسخ داد که چرا علل سیاسی که برای زبان یونانی در پیش از اسلام و برای ترکی مغولی در بعد از اسلام وجود داشت؛ نتوانست سبب ماندگاری این دوزبان در بین ایرانیان بشود.

« زبان ادبی که برای تبلیغ رسالت حضرت محمد (ص) و دین اسلام در سراسر اعصار عنصری ضروری بشمار می‌رفت و میانجی زبان وحی قرآن و مبنای تعلیمات قرآن بود؛ عربی شد که در تکامل فرهنگ اسلامی، نقشی عهده دارد. همین زبان عربی، ادبیاتی را تشکیل داد که مهمترین عامل سازنده در ساختمان تمدن اسلامی قرار گرفت. این زبان برای مسلمانان بصورت زبانی مقدس درآمد و در واقع برای جهان اسلام وضعی همچون زبان لاتینی در میان مسیحیان اروپا پیدا کرد. برجسته‌ترین نتیجه وابستگی این زبان به

قرآن؛ این است که اصالت آن در مدت دراز سیزده قرن محفوظ مانده است. (تاریخ اسلام، پژوهش دانشگاه کمبریج، ص ۶۱-۶۲)

مرحوم مطهری از قول مستر فرای درباره ورود واژه های عربی به زبان فارسی و تأثیرات آن می گوید: در برخی فرهنگها زبان بیشتر از دین یا جامعه در ادامه یافتن یا برجای ماندن آن فرهنگ اهمیت دارد. این اصل با فرهنگ ایران راست می آید. زیرا که بی شک در پیوستگی زبان فارسی میانه (فارسی عهد ساسانی) و فارسی نوین (فارسی دوره اسلامی) نمی توان تردید رو داشت. با اینهمه این دو یکی نیستند. بزرگترین فرق میان این دو زبان، راه یافتن بسیاری واژه های عربی است در فارسی نوین که این زبان را از نظر ادبیات نیرویی بخشیده و آن را جهانگیر کرده است و این برتری را در زبان پهلوی نمی توان یافت. برآستی که عربی، فارسی نوین را توانگر ساخت و آن را توانای پدید آوردن ادبیاتی شکوفان بویژه در تهیه شعر ساخت چنانکه شعر فارسی در پایان قرون وسطی به اوج زیبایی و لطف رسید. فارسی نوین راهی دیگر پیش گرفت که قافله سالار آن گروهی مسلمانان ایرانی بودند که در ادبیات عرب، دست داشتند و نیز به زبان مادری خویش، بسیار دل بسته بودند. فارسی نوین که با الفبای عربی نوشته می شد؛ در سده نهم میلادی در مشرق ایران رونق گرفت و در بخارا، پایتخت دودمان ساسانی گل کرد. (خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۹۷)

۸- شکل گیری و رونق و رواج برخی از علوم قرآنی، تفسیر، صرف و نحو عربی و... در پرتو پذیرش دین اسلام از زمینه های دیگر رواج و رونق زبان عربی در بین ملل تازه مسلمان از جمله ایرانیان گردید بدانگونه که برخی از پیشگامان علوم یاد شده که به زبان عربی انتشار یافت از بین ایرانیان بودند.

«بتدریج که اسلام در دل ایرانیان شیرین شد؛ به عربی خواندن و آموختن و حفظ قرآن و حدیث و فقه پرداختند و مسائل و مشکلات دینی، رو به افزایش گذاشت و عاقبت علمایی

بزرگ و دانشمندانی فقیه و مُحدِّث و مُفسِّر ، از خود ایرانیان برخاستند که از آنجمله است : ابوحنیفه نعمان ، امام اهل سنت و جماعت و ابو جعفر محمد بن جریر طبری و غیره و در سده دوم و سوم ، علوم عربیه و صرف و نحو و ادب نیز رواج یافت و در سده چهارم و پنجم ، ادب عرب بر ادب فارسی غالب گردید. (سبک شناسی ، ج ۱ ، ص ۲۳۱-۲۳۰) (تاریخ ادبیات ایران (۱)، میرباقری و دیگران ، ص ۱۰۰)

« سیویه ، از بزرگترین علمای نحو و اوّل کسی است که در علم نحو ، منظم بحث کرده و اوّلین کتاب کامل در این علم «الکتاب» اوست . این کتاب از زمان تألیف ، مورد توجه دانشمندان قرار گرفته است . (تاریخ ادبیات عرب ، اکبر بهروز ، ص ۲۲۳)

اگر چه اعراب ، ایران را در یک دوره ضعف و انحطاط سیاسی و اداری فتح کردند ؛ اما بعدها و با گذشت زمان ، خودشان ، مسخر تمدن و فرهنگ ایرانی شدند.

۹ - ورود لغات و اصطلاحات عربی بر اثر ترجمه و تألیف کتب و شکل گیری علوم مختلف نیز جای پای ماندگاری زبان عربی را محکم کرد و به رواج این زبان در بین ایرانیان سرعت بخشید . «... از ابتدای تشکیل دولت عباسی به بعد و دخول ایرانیان در کارها و مخصوصاً از آنوقت که ایرانیها دست به علوم و آداب اسلامی و ترجمه و تألیف کتب زدند و خود را در لغت و صرف و نحو عربی و تفسیر و حدیث و غیره ، به درجه استادی و تبخر رساندند و خود ، معلّمین بزرگ زبان عرب شدند ، اندک اندک همه اسباب دست به هم داده و از هر طرف کلمات عربی شروع به تاراج کردن بر لغات فارسی نمود و روز به روز بر بسط و نفوذ لغات عربی در زبان فارسی افزوده گشت تا به حالت امروزی رسید.» (تاریخ ادبیات ایران (همایی ص ۴۶۱)

«ایرانیان به واسطه اینکه ، زبان عربی را زبان اسلام می دانستند نه زبان قوم عرب ، و چون اسلام را متعلق به همه می دانستند ؛ زبان عربی را نیز متعلق به خود و همه مسلمانان می دانستند لذا بیشترین کوشش را در احیای لغت عرب ، قواعد زبان عربی ، صرف و نحو عربی ، معانی

و بیان و بدیع و فصاحت و بلاغت زبان عربی بعمل آوردند. بطوریکه هرگز اعراب به قدر ایرانیان به زبان عربی خدمت نکرده اند. «... (خدمات متقابل اسلام و ایران ص ۹۰) در تأثیر گذاری زبان عربی بر جامعه ایرانی تحت سلطه اعراب، همین بس که ابوریحان بیرونی نیز تحت تأثیر این زبان قرار می گیرد و می گوید: علوم مختلف بواسطه زبان عربی بر همه جهان سایه افکننده و قلبها را تسخیر کرده است. هجو در زبان عربی از مدح در زبان فارسی برای من خوشایندتر است (تاریخ الادب العربی، ج ۵، ص ۵۶۴)

وقتی اسلام بصورت دینی واحد و عمومی سیطره خود را بر جامعه ایرانی گسترش داد، اصطلاحات فقهی، حقوقی و کلامی آن هم، در دامن زبان و ادب عربی تکوین یافته و لاجرم باید عربی باشد. زیرا زبان باید اهلیت و صلاحیت بیان مفاهیم مطبوع خود را داشته باشد. بهمین علت زبان و ادب عربی، محمل و بستری شد برای بیان ورشد مفاهیم دینی - آنهم دین اسلام و بهمین جهت، زبان عربی بعنوان زبان اول عالم اسلام، بشمار رفت.

«علوم دینی اسلامی و تصوف و علوم عقلی و نقلی که نخست به زبان رسمی خلافت اسلامی یعنی عربی تألیف می شد و سپس به فارسی نقل گردید نیز در نفوذ و رواج لغات عربی در این زبان بسیار مؤثر بود.» (سبک شناسی، ج ۱، ص ۳۱۳).

۱۰- تأثیرات سیاسی که بوسیله حاکمان عرب به جامعه القاء می شد و خود راملت و دولت قدرتمند جهان معرفی می کردند و در نتیجه مردم، شیفته قدرت نمایی آنها شده بودند؛ علت دیگر رواج عربی و عربی دانی در جامعه آن روز ایران بود.

«زبان عربی در ابتدا، در بین کاتبان و ادیبان و دانشمندان که به حسب وضع اجتماعی خود وابسته به دستگاه حکومتی و اداری بودند؛ رواج داشت و عامه مردم ایران از آن بیگانه بودند، بطوریکه، عربی دانی، نوعی فضل و برتری و وسیله ارتزاق به حساب می آمد و کسانی که بازبان عربی آشنا نبودند؛ جاهل و فرومایه شمرده می شدند.» (تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ص ۳۰۹)

لذا اظهار فضیلت و به رخ کشیدن عربی دانی خود، که زبان علمی آن روز بود و همچنین زبان قوم غالب، از دیگر عوامل ترویج و تثبیت زبان عربی شده است.

دراویل ورود عرب به ایران، تحت همین تأثیرات، عده ای از جمله، صالح بن عبدالرحمن که از کاتبان ایرانی بود؛ بر آن شدند که تمام کتابهایی را که به زبان پهلوی نوشته شده بود؛ به عربی ترجمه کنند. اگر چه عده ای گفته اند که این امر، دلیل بر این بوده است که می خواستند آثار ملی ایران حفظ شود و حتمی بودند کسانی که مخالف ترجمه بودند و شخصی به نام مردانشاه پسرزاد انفرخ، نفرین کرد که خدای ریشه شمارا ببراند؛ همانگونه که ریشه زبان فارسی را بریدید (تاریخ زبان فارسی، جلد اول، ص ۳۰۸) (دو قرن سکوت، ص ۱۱۷ و ۱۱۹) در عین حال، همه اینها و نمونه های دیگر، بیانگر این است که ورود اسلام همراه با زبان عربی در ابتدا، براحتی جای پای خود را باز کرد و جزو فرهنگ ایران شد.

«در بین نوشته هایی معدود که نقل آنها به عربی، آداب و سنتهای دربارتیسفون و قواعد مربوط به اداره کشور را به فاتحان منتقل نمود؛ کتابهایی بود که تحت عنوانهای کلی آیین نامه ها، تاج نامه و گاهنامه از فرهنگ باستانی باقیمانده بود و تعدادی از آنها، مخصوصاً به وسیله عبدالله بن مقفع و اقران او به عربی نقل گردید...» (تاریخ مردم ایران) (از ساسانیان تا آل بویه)، ص ۹۱

مرحوم ملک الشعراء بهار به نقل از الفهرست ابن ندیم نقل می کند که در خلافت بنی عباس نوبت به ترجمه کتب پهلوی رسید و سپس در حدود نام ۱۷ نفر از کسانی را که به این امر اقدام کرده اند ذکر می کند. همچنین نام ۲۴ کتاب در افسانه و تاریخ، ۷ کتاب در فرهنگ و اخلاق و در حدود ۲۰ کتاب در زمینه علمی و فنی را که برخی از آنها قبلاً از یونانی به پهلوی ترجمه شده بود و سپس از پهلوی به عربی ترجمه شده است؛ یادآور می شود. (سبک شناسی، ج ۱، ص ۱۵۹-۱۵۴)

تلاش ایرانیان در جهت ترجمه که خود باعث رواج و رونق زبان و ادب عربی شد؛ امری روشن و بدیهی است. رواج علوم مختلف از طریق ترجمه های کتب یونانی و سریانی و هندی به زبان عربی، از دیگر عوامل رواج ادب و فرهنگ عربی در فارسی گردید.

... اسلام آیینی نو، دارای محاسن و اصول و قوانین منظم آورد که در این زمینه دواثر عمده به جا گذاشت یکی زبان بسیار غنی و پرمایه و وسیع یعنی عربی و دیگر علوم و معارف و تمدن بسیار عالی پرمایه ای بود که بوسیله ترجمه های کتب یونانی و سریانی و هندی به زبان عربی در مشرق اسلامی و قلمرو خلافت شرقیه از اواسط قرن دوم تا اواخر قرن سوم بین مسلمین آشنا به زبان عربی و بالخصوص ایرانیان انتشار یافت ... (خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۱۲۴)

مرحوم مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران از قول ادوارد براون نقل می کند؛ ... همین که خارجیان برای قبول اسلام هجوم آوردند؛ احتیاج فوری به صرف و نحو و لغت عرب احساس شد، زیرا کلام ... مجید به زبان عربی نازل شده بود. برای شرح معانی کلمات نادر و غریب که در قرآن آمده بود؛ لازم شد اشعار قدیم عرب را بقدر امکان گرد آورند ... برای درک معانی این اشعار، ضرورت علم الانساب و اطلاع از ایام و اخبار عرب عموماً محسوس گردید. در تکمیل احکامی که در قرآن برای امور زندگانی نازل شده بود؛ لازم شد از اصحاب و تابعین، راجع به اقوال و افعال نبی در اوضاع و احوال مختلف سؤالاتی بشود و در نتیجه، علم الحدیث پدید آمد. برای تشخیص اعتبار احادیث، لازم بود به متن و اسناد حدیث و قوف حاصل شود... برای تحقیق حقیقت اسناد، علم به تواریخ و سیر و اوصاف و احوال این اشخاص ضرورت داشت و این امر باز به طریق دیگری منجر به مطالعه شرح زندگانی مشاهیر رجال و تقاویم و ترتیب وقایع و علم ازمنه و اعصار گردید. تاریخ عرب هم کافی نبود. تواریخ همسایگان عرب، علی الخصوص ایرانیان و یونانیان و حمیریان و حبشیان و غیره تا حدی برای فهم بسیاری از

اشارات مندرجه در قرآن و اشعار قدیم مورد لزوم بود، علم جغرافیا نیز به همان منظور و به جهات علمی دیگری که با توسعه سریع امپراطوری اسلام ارتباط داشت؛ واجب شمرده می شد. (خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۳۹۰)

رواج صنعت ترجمه نیز یکی از علل نشر زبان عربی در ایران به حساب می آید «تربیت یافتگان جندی شاپور که عادت داشتند کتابهای یونانی را از روی ترجمه های سریانی آموزش دهند، آرام آرام در کنار ترجمه های سریانی، کتابهایی را نیز به عربی ترجمه کردند و این ترجمه های عربی، جای ترجمه های سریانی را گرفت و... (تاریخ ادبیات ایران (۱) - میرباقری و ... ص ۱۳۸ و ص ۲۷۵-۲۷۴).

۱۱- مورد دیگر اینکه، در دو قرن اولیّه ورود اسلام به ایران، ملاحظه می شود که فرهنگ ملی ایرانی را کدو ثابت است و آنچه که حاکمیت دارد؛ زبان عربی است. نامه های اداری و مراسلات و همه مسائل مملکتی، که ایران هم یکی از استانهای حکومت اسلامی بود؛ به زبان عربی نوشته می شد. حاکمان را از دارالخلافة ها، جهت سرپرستی و حکومت بر کشورهای متصرفی برمی گزیدند و بالطبع، ایران هم که جزو ممالک مفتوحه بود؛ از این رهگذر برکنار نبودوبی شک، حاکمی که انتخاب می شد؛ از اعراب بود و این حاکم وقتی که وارد می شد؛ سعی داشت که آداب و رسوم و زبان و فرهنگ عربی را حفظ کند و اشاعه دهد و رسم خلافتها و اشعار مدحی خلفا را در دربارهای ایران معمول کند. مخصوصاً که زبان عربی، بعنوان زبان دین، در بین مردم پذیرفته شده بود و از یک نوع قداستی هم برخوردار بود. به همین دلیل، می بینیم که اگر در گوشه و کنار هم نوشته ای پیدا می شود و کتاب و شعری پا به عرصه ظهور می گذارد؛ به زبان عربی است.

« پس از تسلط اسلام بر سرزمین ایران، زبان رسمی، یعنی اداری ایرانیان، زبان عربی شد و از آن تاریخ تا دوره مغول، کم و بیش زبان اداری ایران، زبان عربی بوده است. فرامین و احکام به زبان عربی نوشته می شد. در بسیاری از نواحی و بلاد ایرانیان پس از استقلال

هم ، مبارزه ای بر این امر نکردند که زبان رسمی اداری، عربی نباشد زیرا آنان به اسلام اعتقاد کامل داشته و حساب اعراب را از اسلام جدا می دانستند و می دانیم که در دولت بنی امیه ، اغلب شعراء و نویسندگان به زبان عربی شعر گفته و نامه نگاری هم به زبان عربی صورت می گرفت . صاحب بن عبّاد و ابن عمید ، منشاتشان به زبان عربی است .«(نقد تطبیقی ادبیات ایران و عرب ، ص ۲۵۵)

وقتی که طاهریان و به دنبال آنها صفاریان ، آغازگر حکومت‌های خود مختار و مستقل ایرانی می شوند؛ شاعر دربار یعقوب ، وی را با قصیده ای به عربی ، مدح می گوید. همانگونه که گفته شده است ؛ یعقوب ، یا عربی نمی دانسته است و یا به خاطر عصبیت ملی تظاهر می کرده است که عربی نمی داند . یعقوب به شاعرش می گوید : به زبانی که من اندر نیابم چرا باید شعر گفتن ، سپس دبیر رسایل او ، محمد بن وصیف که ادب نیکو می دانست اولین شعر فارسی را در حق وی سرود... (تاریخ سیستان ، ص ۲۱۰ - ۲۰۹). از آن زمان کم کم ، زبان فارسی دری ، زبان رسمی ایرانیان اعلام می شود و نضج می گیرد و بالنده می شود. به همراه رشد و نضج فارسی دری ، هنوز زبان عربی جای خود را حفظ کرده و همپای زبان فارسی ، جریان دارد که در این مقطع ، ملاحظه می شود که بیشتر شاعران ، اصطلاحات و کلمات عربی را بوفور در شعرشان به کار می برند و اغلب آنها در ادب عربی مسلطند و به زبان عربی ، انواع شعر را می سرایند که در دیوان آنها موجود است . بیشتر پژوهشگران در آثار خود ، متعرض این موضوع شده اند از جمله : « شعرای ایران در بدو امر ، در کلیات و اصول ، پیرو شعرای عرب بودند و چون دست به کار شعر و شاعری زدند ؛ همان موضوعات و اغراض ادبی را که در میان ادبای عرب چه قبل و چه بعد از اسلام معمول بود ؛ پیش کشیدند . هماهنگی و شباهتی که از لحاظ سیاسی و اصول و حکومت میان دربار خلفا و نخستین حکومت‌های مستقل ایرانی وجود داشت و نیز قدمت و نضج ادبیات عرب این تقلید و تشبه را ایجاب می نمود...» (شعر و ادب ، ص ۳۰۷)

« ... زبان پارسی دری فقط در آغاز قرن سوم هجری (نهم میلادی) در عالم شعرا حیا شد و در تألیفات تاریخی و جغرافیایی زبان فارسی در نیمه دوم قرن چهارم هجری (دهم میلادی) نفوذ کرد و در قرن پنجم هجری در تألیفات صوفیان رخنه نمود. ولی بعد از آن تاریخ نیز زبان عربی در تألیفات علوم دقیقه و فلسفه و شریعت اسلامی و فقهی تفوق خویش را حفظ کرد.» (اسلام در ایران، بطروشفسکی، ص ۴۴-۴۵)

۱۲- تأثیر پذیری دیگر ادبیات فارسی از عربی از لحاظ محتوی و مضمون، در زمینه هایی همچون استفاده از قرآن کریم است که بیش از همه در مضامین ادبی و شعری تأثیر گذارده است و نیز تقلید از شاعران عرب، ترجمه و تقلید بعضی از کتب عربی همچون کلیله و دمنه و یا الف لیله و لیل، تأثیر اعیاد اسلامی و نیز مراسم ماتم و عزاداری بویژه نوحه سرایها که تا اندازه ای فرهنگ و آداب عربی را در فرهنگ ایرانی رسوخ داده است.

« ادب عربی که زبان آن پشتوانه ای مثل قرآن داشت؛ منبع الهامی شد برای ادب فارسی ... نثر نیز در دست نویسندگان درباری، وسیله ای شد برای اظهار قدرت در لغت و بلاغت . در واقع شکوه فرهنگ و تمدن عهد عباسی در شعر و ادب آن روزگاران نیز انعکاس یافت و ادب عربی را سرمشق فارسی سرایان کرد.... بسیاری از شعرای فارسی - نه عرب - ذواللسانین بودند، فارسی و عربی. (کارنامه اسلام، ص ۱۶۰)

ایرانیان به حکم یک انگیزه مقدس دینی به خدمت زبان عربی همت گماشتند. ایرانیان مانند همه مسلمانان پاکستان دیگر زبان عربی را زبان قوم عرب نمی دانستند. آن را زبان قرآن و زبان بین المللی اسلامی می دانستند. لهدا بدون هیچگونه تعصب و با شور و نشاط و علاقه فوق العاده ای، به فراگیری و ضبط و تدوین این زبان پرداختند... (خدمات متقابل اسلام و ایران ص ۴۵۴)

.... زیبایی و جاذبه لفظی و معنوی قرآن و تعلیمات جهانوطنی آن، دست به دست هم داد که همه مسلمانان، این تحفه آسمانی را با اینهمه لطف از آن خود بدانند و مجذوب

زبان قرآن گردند و زبان اصلی خویش را پس از آشنایی با نغمه آسمانی قرآن فراموش کردند همه ملل گرونده به اسلام چنین شدند... (خدمات متقابل اسلام و ایران ص ۶۰۴)

۱۳- یکی دیگر از راههای تأثیر پذیری زبان فارسی از عربی، در سجع و سجع نویسی است. سجع نویسی، به تقلید و پیروی از این شیوه نویسندگی و سخنوری در زبان و ادب عربی در ایران رایج گردید و پیش از شروع رسمی و قطعی سجع نویسی در ایران، فقط نمونه هایی مختصر از آن در دیباچه بعضی کتابهای کهن فارسی به چشم می خورد.

... پیداست که اگر روحیه و طریقه سنتی عرب بر نیفتاده بود؛ «سجع پردازی» در سبک ادبی قرن چهارم وارد نمی شد. (تمدن اسلامی در قرن چهارم، ج ۱، ص ۲۷۱)

لازم به ذکر است که برخی از محققان، از جمله مرحوم دکتر خطیبی نظری دیگر دارد. ایشان می گویند: «... می توان پذیرفت که سجع در زبان فارسی، از پاره ای جهات تقلیدی است از نثر عربی، در عین حال نمی توان گفت که تنها سجع عربی پایه و اساس سجع نویسی در زبان فارسی بوده است» سپس با ذکر شواهدی ادامه می دهد: می توان نتیجه گرفت که در آثار منشور ایران پیش از اسلام، از جمله درامثله و حکم و توقیعات، تناسب خاصی از جهت تبدیل نثر به قرائن موازی و نیز تشابه کلمات اواخر قرائن بصورتی که در ادوار بعد از آن به سجع یا توازن تعبیر کرده اند وجود داشته و بعد از اسلام، چنین وزن شعر به عروضی کامل تبدیل شده و قافیه نیز مراحل کمال خود را پیموده نثر فارسی در تقلید از اوزان و قوافی شعری، با وسعت مجال و سرعت بیشتری پیش رفته است، در این صورت می توان پذیرفت که سجع عربی، تنها یکی از دو پایه اصلی سجع پارسی بشمار می رود که رکن نخست آن را باید در آثار نثری ایران پیش از اسلام جست. در عین حال، اگر در این تحول، نثر پارسی به رکن دوم، یعنی سجع عربی توجه نداشت؛ ممکن بود، مشخصات لفظی و ترکیبی و نیز تنوع آن، به این صورت و کیفیت که اکنون هست؛ نباشد. (فن نثر در ادب پارسی، ص ۱۸۱-۱۷۸)

۱۴- حاجت عدّه ای از افراد ملل غیر عرب، خاصّه ایرانیان، به دانستن زبان عربی برای ورود در خدمات سیاسی و دیوانی و علمی و اجتماعی در نزد خلفا و امرا و حکام و رجال دیگر و مناصب دولتی که به دست ایرانیان اداره می شد یا حاکمان ایرانی که به وسیله اعراب انتخاب می شدند.

« راهیابی به دربار خلفا، نیاز به دانستن زبان و خطّ عربی بود. از آنطرف، اعراب نیز نیاز مبرمی به خدمات ایرانیان در دربار و انجام خدمات فرهنگی و دیوانی و اداری داشتند، لذا نیازی متقابل بود تا فراگیری خطّ و زبان عربی توسط ایرانیان روز به روز گسترش یابد. (تاریخ ادبیات (۱)، میرباقری و دیگران، ص ۱۲۶ و ۱۷۴)

«وجود والیان عرب، از عوامل جذب و جلب شعرای عرب نژاد به دربارهای حکومتی شد تا از این رهگذر، مقامی به دست آورند و از امکانات دولتی بهره مند شوند. این امر نیز یکی دیگر از عوامل رشد و توسعه زبان و آداب و فرهنگ عربی در بین ایرانیان گردید. (الآغانی، ج ۱۶، ص ۴۲۱)

«... تا زمان حجّاج بن یوسف ثقفی (۹۵-۴۱) دفاتر دیوانی عراقی با خطّ پهلوی نوشته می شده است و در زمان عبدالملک بن مروان (۸۶-۶۵) و به امر او، تمام دواوین و مسکوکات از خطّ پهلوی و رومی و قبطی، به خطّ عربی تبدیل شده و از این تاریخ، خطّ عربی در ایران ظاهر گشته و تدریجاً شروع به انتشار و رواج کرده است. (تاریخ ادبیات ایران (همایی)، ص ۲۹۵)

در ابتدا، کار دیوانی و جمع آوری خراج و معاملات و... در ایران با خود ایرانیان بود و در دیگر ممالک مفتوحه نیز، مردم همان نواحی این قبیل امورات رابعهده داشتند ولی با گذشت زمان و تسلط نسبی اعراب، کم کم حاکمیت سیاسی و فرهنگی اعراب بر بلاد مفتوحه تحقق یافت.

«... در عهد خلافت عبدالملک مروان، به فکر سگه زدن و تدارک پول رایج اسلامی افتادند و در همان زمان نیز، به امر عبدالملک، دیوانهای شام و مصر را به عربی برگردانیدند و در عراق نیز به توسط حجاج بن یوسف، دیوانها از فارسی به عربی برگشت. (سبک شناسی، ج ۱، ص ۲۲۹)

۱۵ - رفت و آمد اعراب به شهرها و توقف آنها در آنجا و در آمیختن آنان با ملل غیر عرب از جمله ایرانیان. این نکته را نباید از نظر دور داشت که قبل از اسلام، در دوره ساسانیان، پایتخت ایران در وسط قوم سامی و در جوار اعراب حیره واقع بوده و ایرانیان و اعراب با هم مشترکات جغرافیایی، اقتصادی و... داشته اند. مهاجرت اعراب به ایران و جایگزین شدن و سکنی گرفتن آنها در نواحی مختلف کشور نیز بر تأثیر گذاری و رواج زبان و فرهنگ عربی، بی تأثیر نبوده است.

... نفوذ ایران بر عرب، منحصراً به امارت حیره نبود. از همه قبایل و طوایف، گردنکشان و بزرگان عرب به درگاه پادشاهان ساسانی روی نیاز می آوردند. گذشته از اینها، یمن نیز از روزگار نوشیروان، دست نشاندۀ ایران بود... (دوقرن سکوت، ص ۶)

در نزدیکی اعراب و ایرانیها، همین بس که گفته شده است که حتی قبل از ظهور اسلام در ایران، اعراب بخشی از لشکریان ایران را تشکیل می دادند.

«... در برخی از جنگهایی که ایرانیان با یونانیها کرده اند؛ نیز اعراب جزو سپاه ایران بشمار آمده اند.» (دوقرن سکوت، ص ۶)

... عدۀ زیادی از ایرانیان، در یمن زندگی می کردند و حکومت یمن، یک حکومت صد در صد، دست نشاندۀ ایرانی بود. نیز در زمان حیات پیغمبر اکرم (ص) در اثر تبلیغات اسلامی، عدۀ زیادی از مردم بحرین که در آن روز محل سکونت ایرانیان مجوس و غیر مجوس بود به آیین مسلمانی درآمدند و حتی حاکم آنجا که از طرف پادشاه ایران تعیین شده بود؛ مسلمان شد. علیهذا، اولین اسلام گروهی ایرانیان در یمن و بحرین بوده است.

(خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۵۹).

... اما قرائن و امارات بسیاری که در تاریخها و قصه های قدیم ایران وجود دارد؛ نشان می دهد که خیلی پیشتر از روزگار خسرو انوشیروان نیز ایرانیان با مردم هاماوران و دیگر بلاد تازی مربوط بوده اند. در دوره پادشاهان هخامنشی، ایرانیان بریمن و نواحی شمال عربستان و صومالی و حبشه فرمانروایی داشته اند. در کتیبه نقش رستم، دارای بزرگ پادشاه هخامنشی، نام عربستان و حمیر و عدن و نیز حبشه را در شمار کشورهای که فرمانبردار و خراجگزار او هستند یاد می کند. در دوران لشکر کشیهای کمبوجیه و دارای بزرگ، از سرزمینهای تازی نشین، آنها که بر سر راه سپاهیان ایران بوده اند یا از جهتی می توانسته اند مورد توجه پادشاهان ایران قرار گیرند؛ از پادشاهان هخامنشی، فرمان می برده اند. «(دوقرن سکوت، ص ۱۵).

تسخیر ایران به دست اعراب و ورود آن کشور در قلمرو خلافت، عواقب چندی به دنبال داشت. نخست اینکه تازیان، اعماً زاسکان یافته و یا چادر نشین - بصورت قبایل کامل - به ایران نقل مکان کردند. بطوریکه و.و. بارتولد خاطر نشان کرده، مهاجرت اعراب، اولاً به شکل احداث اردوگاههای نظامی، که مسکن حاکم منصوب از طرف خلیفه نیز بوده، صورت گرفت و ثانیاً بدویان عرب، اراضی معینی را تصاحب و تصرف کردند. این اردوگاهها بسرعت بصورت مراکز زندگی شهری درآمدند و در بعضی از این نقاط، فرهنگ مشترک اسلامی بوجود می آمد. حتی در قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) در بسیاری از شهرهای ایران، مثلاً در قم، اعراب اکثریت ساکنان را تشکیل می داده اند و زبان عربی در بلاد حکمفرما بوده. (اسلام در ایران، پطروشفسکی، ص ۴۴)

«مهاجرت اعراب و ساکن شدن آنها، باعث شد که برخی از طبقات مرفه ایرانی که از همیشگی با اعراب ننگ داشتند؛ خانه و زندگی خود را به خارج از شهر منتقل نمایند و یا برخی از آنها، راه چاره را در دوری از اعراب - این مهمانان ناخوانده - مهاجرت به هند

بدانند. (تاریخ مردم ایران - ساسانیان تا دیالمه) - ص ۲۹ به بعد) مرحوم زرین کوب، به نقل از البلدان یعقوبی می نویسد که فارسی اهل خوزستان به سبب کثرت ارتباط با اعراب بطور محسوسی باعربی آمیخته بود (مأخذ قبل، ص ۸۷) وی همچنین به نقل از طبری می گوید: «در کرمان برخلاف سایر بلاد، اعراب ظاهراً از چندین نسل قبل از اسلام بعنوان مهاجر سکونت پیدا کرده بودند؛ چنانکه شاپور دوم دسته هایی از قبایل بکرین وائل را در آنجا سکونت داده بود و آنها تا پایان عهد ساسانیان در آنجا باقی بودند. بعد از فتوح اسلامی هم تعداد اعراب در آن ولایت چندان زیاد شد که بسیاری از سکنه بومی، به سبب ناخرسندی از مجاورت آنها، مساکن خود را در کرمان رها کردند و به مکران و سیستان رفتند (مأخذ قبل، ص ۸۵) در همین رابطه می توان به نقل از مسعودی در مورد روابط ایران و اعراب درازمنه، قدیم به داستان به کعبه رفتن مردم ایران باستان از جمله ساسان بن بابک نیز اشاره کرد (نقد تطبیقی ادبیات ایران و عرب. ص ۴۱) که تمامی این شواهد، دلالت دارد بر آمیختگی دو ملت ایران و عرب.

در این خصوص، می توان به این مأخذ نیز مراجعه کرد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ص ۹۰۸ - بامداد اسلام، ص ۱۲۱ به بعد - تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۲۸۶ و ص ۲۹۲ به بعد و تاریخ اسلام، پژوهش دانشگاه کمبریج، ص ۶۹ به بعد.

۱۶ - روابط تجاری و بازرگانی بین ایران و اعراب نیز در این تأثیر شدت دخیل است. روابط تجاری بین عرب و ایران نیز معلول موقعیت جغرافیایی و سیاسی آنها بوده است که همجواری آنها این امر را ممکن ساخته است که به کار دادوستد با یکدیگر پردازند که همین نزدیکی و آمیزش نیز در انتقال فرهنگها بی تأثیر نیست، زیرا در عالم، هیچ زبانی رانمی توان نشان داد که بتواند خود را از آمیختگی با زبانی دیگر برکنار دارد مگر زبان مردمی که بکلی از آمیزش با دیگران سرباز زنند؛ زیرا در پرتو تجارت و سفر و معاشرت

و شنیدن افسانه‌ها و روایات ملل دیگر، لغاتی از آن مردم در این مردم نفوذ می‌کند بطوریکه می‌توان گفت همه‌زبانهای عالم، بنوعی دارای لغتهای دخیل هستند.

«عرب بیشتر در زیر حکومت ایران قرار داشته و دیری مراکز بزرگ عرب که یمن و بحرین و حیره و حجاز باشد؛ در تملک ایرانیان بوده است و از عهد هخامنشی تا عهد یزدگرد شهریار، مدّت هزار و دو بیست سال این ملت، بستگی سیاسی و تجاری با ایران داشته و با هند نیز بتوسط کشتی نوردان ایرانی و ایرانیان مربوط بوده است و نفوذ ادبی ایران، قسمتی را باید مربوط به این ادوار دور و دراز دانست و بسیاری از لغات فارسی درین مدّت از ایران به عرب سرایت کرده است.» (سبک شناسی، ج ۱، ص ۲۵۶-۲۵۵)

«...بازرگانان ایرانی به عربستان آمد و شد می‌کردند. عدّه ای ایرانی نیز در یمن زندگی می‌کردند. زرتشتیگری در بحرین نیز رواج داشته است.» (اسلام در ایران، پطروشفسکی، ص ۲۱)

احمد امین، در کتاب خود، فجر الاسلام، راههای ارتباطی میان عرب با غیر عرب را چنین برمی‌شمرد.

۱- از طریق تجارت، که تجارت عرب با غیر عرب از طریق خشکی و دریا بوده است. دوره عمده این تجارت را می‌توان یکی شام و دیگری اقیانوس هند نام برد.

۲- تأسیس شهرهای عربی همجوار با ایران و روم، از جمله امارت حیره در مرز ایران که در عهد شاپور اول حدود سال ۲۴۰ میلادی در کناره رود فرات تأسیس شد و امارت غسّا نیها در شام، که تحت الحمايه روم بود.

۳- از طریق هیأت‌های مذهبی و اعزام آنها به ایران و روم.

۴- از طریق اعزام خطبا به دربار کسری. (فجر الاسلام، ص ۲۲-۱۳)

۱۷- پذیرش و رواج خطّ عربی و جایگزینی آن به جای خطّ پهلوی نیز، باعث تغییر و تحوّلی شد که می‌توان آن را درد و حوزه لغت و ترکیبات از یک طرف و تأثیر پذیری از نظر محتوا و مضمون از طرف دیگر مدّ نظر قرارداد. «خمیر مایه تأثیر عربی بر فارسی راتنها

از یک دیدگاه، می توان در دو حوزه دانست . یکی در حوزه لغت و دیگری در حوزه معنویت . لغاتی که از زبان عربی در دیگر زبانها بویژه فارسی وارد شده است و اشتراک دارد؛ جای انکار نیست. تنها می توان گفت که زبان فارسی و عربی در ۲۸ حرف الفبا مشترکند که همین باعث اشتراکات لفظی و لغوی زیادی گردیده است. در مورد حوزه معنویت زبان عربی هم باید تذکر داد که بعد از دوران آرامش، زبان عربی زبان رسمی و علمی شده بود که تقریباً علوم آن روزگار بیشتر به زبان عربی نوشته می شد و کسانی که قصد داشتند علوم متداول را فراگیرند؛ ناچار از یادگیری زبان عربی بودند... در کاربرد واژگان و ترکیبها از جمله ساختمان کاربردی افعال، اگر بدرستی دقت شود؛ می بینیم که اندیشمندان ایران در به کار بردن افعال فارسی، بویژه در ترجمه آیات قرآن مجید در خیلی از موارد متأثر از افعال عربی شده اند و به تقلید آنها گام نهاده اند. «تاریخ زبان فارسی، ص ۴۷۵».

همینطور در مورد انواع جمع و سایر ترکیبات و کلماتی که عیناً عربی است و لی براحتی و بوفور در زبان فارسی کاربرد دارد؛ آنگونه که نمی توان آنها را غیر فارسی به حساب آورد. ۱۸- وام گیری و بهره وری از عناصر شعری . ایرانیها، شعر و شاعری، بویژه عناصری را که شعر بر پایه آنها شکل می گیرد مثل عروض، قافیه، صور خیال و... را از عرب الهام گرفته و به تقلید از آنها شعرو مضامین آن را فرا گرفتند، این امر را تقریباً همه محققان، متعرض شده اند . بویژه در قالبهای شعری و عروض. اگر چه بعدها، ایرانیها آن را تلطیف کردند و بحوری عروضی نیز بر آن افزودند و شواهد موجود نیز همین را می گویند ولی ناگفته نماند که این تأثیر و تأثر در بیشتر جاها متقابل بوده است. یعنی همانطور که ادبیات فارسی از عربی تأثیر پذیرفته است ؛ ادبیات عربی هم از فارسی متأثر شده است که محققان و پژوهشگران در جای جای آثار خود به این دو امر اشاره کرده اند.

« فارسی زبانان یک دو نسل قبل از رودکی ، نه فقط قافیه و عروض را از شعر عربی اقتباس کرده اند ، بلکه از فکر و بیان شاعران عرب هم الهام می گرفته اند . تقلید از ادب عربی ، شعر گویندگان فارسی زبان را نوعی تشخص می داده است و شاید نوعی تجدد . غیر از قرآن و حدیث که دو سرچشمه عمده بوده است ، در تمام ادب اسلامی ، شعر کسانی چون ابوتمام و متنبی و حتی ابوفراس و معری ذخیره ای بوده است برای شاعران ما که از عنصری و منوچهری گرفته تا انوری و سعدی و حافظ به شاعران عرب مدیون شده اند و مرهون. (شعر بی دروغ ، شعر بی نقاب ، ص ۲۲۲)

« این عروض فارسی را ایرانیها در قرن سوم و چهارم ساخته اند و از روی عروض عرب . اما با بعضی کاستیها و افزوده ها ، یعنی کاست و افزوده هایی که آن را با مقتضیات زبان دری منطبق تواند کرد. این انطباق از آنجا ممکن شد که بعد از اسلام ، شعر عربی ، نمونه والگویی شد برای شاعران فارسی زبان ، چون ظاهرالکوی دیگری از سابق نداشته ، بهمان شیوه اعراب شعر می گفتند . کلام موزون مقفی و در قالب قصیده و تغزل و جز آنها . بعلاوه چون البته نوعی شعر عامیانه داشتند - فهلویات و متل ها - از آنها هم استفاده کردند و شعر فارسی اوزان خود را بازیافت. پیدایش عروض فارسی .» (شعر بی دروغ ، شعر بی نقاب ، ص ۹۴)

۱۹ - در مورد قالبهای شعر هم باید متذکر شد که قالبهای مرسوم شعر فارسی اعم از قصیده ، غزل ، قطعه و ... همه به تقلید از شاعران و سخنوران عرب در ایران رواج یافته است . نه تنها قالب ، بلکه مفاهیم و مضامین و صور خیال و سایر صناعات و محسنات ادبی شعر عربی نیز در شعر فارسی حضور و جلوه پیدا کرد.

« غالب انواع قالبهای شعر که از شعرای متقدم از پایان قرن دوم تا آغاز قرن چهارم به دست ما رسیده ، تحت تأثیر شعر عربی بوده و تنهارباعتی را از ابتکارات ایرانیها شمرده اند. حتی پیتزی (در کتاب خودش) کلیه شعرای قبل از فردوسی را پیرو سبک عربی شمرده

است و این نظراز لحاظ معنی و تغییرات هرگز نابجانیست و موضوع بنفسه عجیب نباید باشد. زیرا در همان قرون اولیه، دوایالت یعنی ماوراءالنهر و خراسان که آن دورا گهواره اولین ظهور شعر فارسی محسوب داشتیم؛ کانون شعرای عربی گو بوده و شعرای فارسی گو بالطبع تحت نفوذ آنان که تقدّم داشتند؛ بودند. از این لحاظ قابل ملاحظه است که از قراری که تذکره نویسان گفته اند؛ تقریباً کلیه شعرای صفّاری و سامانی توأم باشعرا فارسی، شعر تازی هم می ساخته اند؛ یعنی در هر دو زبان استاد بوده اند. (تاریخ ادبیات زبان فارسی (هرمان اته)، ص ۲۳)

۲۰- در مورد قافیه هم گویا تردید نیست که مأخوذ از شعر عربی است و هر چند در بعضی سرودهای کهنه ایران ماقبل اسلام، نمونه هایی از نوعی قافیه به چشم می خورد؛ ظاهراً در آن ادوار به هیچوجه از لوازم وزن محسوب نمی شده است. (سیری در شعر فارسی، ص ۱۹۹) مدیحه سرایی نیز از آغاز ادب فارسی، به پیروی از شعر عربی معمول شد. (تاریخ ادبیات در ایران (صفا)، ص ۳۶۷)

۲۱- وجود عرایس شعری از جمله لیلی و مجنون، سلمی، عذرا، دعد، رباب و ... که همه اینها از معشوقه های عرب می باشند و نیز وقتی که از عناصر معنوی در بخشش و سخا، می خواهند از کسی تعریف و تمجید شود؛ از حاتم و معن که هر دو از سخاوتمندان معروف عرب بوده اند؛ یاد می شود. همچنین در کاربرد عناصر مذهبی، علاوه بر اشاره های قرآنی و بهره گیری از قصص قرآن از پیغمبرانی همچون یوسف، یعقوب، ... و تلمیحاتی که پیرامون آنها وجود دارد؛ در شعر فارسی استفاده گسترده شده است. همه این موارد بیانگر وسعت و نفوذ ادب عربی است که شاعران و سرایندهگان فارسی زبان از آن متأثر شده اند.

«شواهد نشان می دهد که بطور کلی در سبک خراسانی، که بیشتر بر پایه مدایح دور می زند؛ بیشتر سرمشق آنها، شاعران عرب است و شاعران فارسی زبان سعی دارند تا چهره ای از

شاعران عرب و مضامین شعری آنها از جمله ابوتمام و بحتری و منتبّی را تصویر کنند که البته تأیید و تقویت حاکمان و اعیان فرهنگ دوست دولتی و درباری نیز در رواج این امر تأثیر بجایی داشته است.» (سیری در شعر فارسی، ص ۲۰۵)

۲۲- رفتارهای تحقیرآمیز و تبعیض آلود حکام عرب با ایرانیان و اجحاف به حقوق آنان، بویژه در زمان بنی امیه که منجر به پیدا شدن گروه موالی و نهایتاً شعوبیه شد؛ ابتدا باعث گردید که نوعی سرخوردگی و عرب زدگی در بین ایرانیان اهل علم پیدا شود و آنها را به سوی عربی دانی سوق دهد که نهایتاً به جریان روبه رشد تثبیت زبان عربی کمک کرد و عاملی شد در جهت از رواج افتادن آثار علمی ایرانیان که قبلاً به زبان پهلوی رواج داشت. تحقیر موالی از طرف اعراب بنی امیه بحدّی بود که حتی معاشرت با آنها رامایه‌نگنگ و عار می دانسته و از آن اجتناب می کردند و هر کارپستی را جزو اعمال موالیان می دانستند و لفظ عجم را در مقام تحقیر و دشنام بر زبان می راندند. اگر چه بعدها ادبیات شعوبیگری در اعتراض به همین تحقیرها، جایگاه خاصی پیدا می کند و بنوعی برتری نژاد ایرانی را در مقابل اعراب بیان می دارد.

۲۳- زمانی که ارزش در داشتن علم و دانش عرب و دین است؛ شاعران خود را به دانستن اشعار شعرای عرب زبان می ستایند و بدان مباهات می کنند. همانگونه که بعدها در قرن پنجم، منوچهری دامغانی می سراید:

من بسی دیوان شعر تازیان دارم زبیر / توندانی خواند آلا هبّی بصحنک فاصبحین
حتّی خود شعرای ایران اعتراف می کنند که عرب در شاعری استاد بوده است، آنجا که انوری می گوید:

شاعری دانی کدامین قوم کردند آنکه بود / اوّل شان امرؤ القیس آخر شان بوفراس
و باز همین انوری، وقتی قصیده ای در مدح عنصری می گوید، اینچنین از شعرای عرب نام می برد.

کو جریر و کو فرزدق کوولید و کولید رُبه و عجاج و دیک الجن و سیف ذویزن پیدا است که تأثیر شاعر عرب بر زبان فارسی و شاعر فارسی تا چه اندازه است که شاعری فارسی به این راحتی از آنها نام برده و در مقام مقایسه با آنها برمی آید و حتی خود را برتر از آنها نیز می شمارد.

تأثیر و نفوذ ادب عربی در بین ایرانیان، تا آنجاست که حتی موالی ایرانی هم که علیه عصیّت قومی و قبیله‌گی اموی و عباسی قیام می کنند و می خواهند سیرت عرب را از بین ببرند و یا کم کنند؛ باز همینها شعرهایشان به زبان عربی است. یعنی با زبان عربی به جنگ سیادت عرب و آقایی خلفا می روند و این بیانگر این است که چه قدر و تا چه اندازه زبان و فرهنگ عربی حاکم بوده است که حتی آنها هم که دشمن عرب بوده اند باز با زبان خود اعراب، علیه اعراب می جنگند. از مصادیق آنها می توان شعرای شعوبی را نام برد.

۲۴- تنها دین و سیاست رانمی توان عامل اصلی ورود و نفوذ زبان عربی در ایران دانست، بلکه جنبه غالب این تأثیر گذاری؛ می تواند جنبه ادبی و الای زبان عربی نیز باشد که مقبول طبع مخاطبان خود واقع شده است و تا امروز بنوعی به حیات خود ادامه داده است، زیرا اقوام دیگری از جمله یونانیها، مغولها و ... هم بوده اند که مدتی برای ایران حکومت رانده و علی رغم سیاست خشن خود، نتوانستند به نفوذ خود ادامه دهند، علت این امر شاید این باشد که زبان این اقوام، همانند زبان عرب از جنبه علمی و ادبی مطلوبی برخوردار نبوده است و به همین علت، از صحنه حذف شده و تنها زبان عربی توانسته است جای پای برای خود باز کند.

این امر، نه به این معنی است که عرب، ایران را تمدن کرد، بلکه استفاده دقیق و همه جانبه ای بود که فارسی زبانها از زبان عربی بردند و در حقیقت از زبان عربی بعنوان یک ابزار استفاده کردند در حالیکه به فرهنگ و حالات ایرانی خود و بویژه زبان فارسی نیز پایبند و علاقه مند بودند. اگر چه ایرانی از زبان عرب بهره ها برد؛ اما خود در این راه

صاحب سبک و فن نیز شد بطوریکه در زمینه شاعری، همین اعراب بعد از مدتی مقلد شعرای فارسی زبان شدند و تراوشهای فکری آنان را سرلوحه کار خود قرار دادند. این تأثیر در حوزه امثال و حکم، کلمات قصار، مضامین نادر، معانی نغز و مرغوبی که از فارسی به عربی ترجمه شده است؛ ملاحظه می شود.

« اشتغال ایرانیان به زبان و ادب عربی، بنحو روز افزونی رایج بود و صاحب طبعان ایرانی، سرگرم آزمایش طبع خود در شعر عربی و سرودن اشعار گوناگون فراوان بدان زبان بودند. کتابهایی که تا اواخر قرن چهارم در ذکر شاعران تازی گوی نوشته شده؛ پر است از نام این دسته از ایرانیان. بهمان نسبتی که اشتغال ایرانیان به ادب عربی مایه تأثیر زبان و ادب ایرانی در ادب عربی گردید، موجب تأثیر زبان و ادب عربی در زبان ایرانی نیز شد. (گنج سخن، ص ۳۴) شبلی نعمانی در شعر العجم، در همین خصوص چنین می گوید: « این سخن به این معنی نیست که ایرانیان را اعراب متمدن و شاعرو... کردند، خیر، تمدن و مدنیّت و فرهنگ غنی ایرانی واضح است و آشکار. مسأله استفاده از ابزار بیان است که آنهم به خاطر آن مقطع زمانی خاص (ورود اسلام و عرب به ایران) زبان عربی حاکمیت پیدا می کند. بطوریکه اغلب شعرای دربار خلافت های دمشق و بغداد، از موالی بودند و ایرانی نژاد و ثعالبی هم در تیمه الدهر نام عده ای از شاعران عجم را که به زبان عربی شعر می گفته اند؛ آورده است...» (شعر العجم، ج ۱، ص ۱۹)

علی رغم تأثیر فراوان زبان و فرهنگ عرب بر زبان و فرهنگ ایران، تاریخ نشان داده است که ایران و ایرانی مسلمان شد و از فرهنگ و ادب اسلامی برخوردار شد؛ اما هیچگاه عرب نشد، برخلاف دیگر کشورهای مفتوحه که بعد از پذیرش دین اسلام، خود به سلک اعراب درآمدند و امروزه جزو کشورهای عربی محسوب می شوند. اما ایران و ایرانی از همان آغاز، در کنار برخورداری از مواهب دین اسلام و برکات علمی زبان و فرهنگ جدید، با ستیزه گری، ستیز کردند و از همان آغازین روزها، بویژه بعد از

شکل‌گیری حکومت‌های خود مختار و مستقل ایرانی، سعی در حفظ هویت ایرانی داشتند که اولین گام آنها شکل دادن و رسمیت بخشیدن به زبان فارسی دری بود تا بتوانند در سایه آن، از فرهنگ کهنسال و دیرپای ایرانی خود، محافظت نمایند، این تمهید و تلاش، با شکل‌گیری حکومت سامانیان که اصالتاً ایرانی و ایراندوست بودند؛ جنبه ملی به خود می‌گیرد.

«این خاندان (سامانیان) توجه کردند که در بخارا و خراسان و بلاد آن نواحی که از قدیم الایام مرکز علم و فرهنگ و ادب بوده است؛ هزاران شاعر و نویسنده وجود دارند که به زبان عربی شعر می‌گویند و یا مکتوبات آنان به زبان عربی است لذا بر آن شدند که زبان پارسی را احیاء نمایند و می‌دانیم که اصولاً ابن سینا هم به زبان پارسی علاقه مند است و کتاب حکمت علایی و چند رساله دیگر را به پارسی نوشت و این است سرّ صله و انعام دادن حاکمان به شاعران که مایه تشویق و ترغیب آنان باشد» (نقد تطبیقی ادبیات ایران و عرب، ص ۲۳۲)

«... ایرانیان اگر چه به علل گوناگون در مقابل حمله عرب مغلوب شدند ولی روحیه خود را نباختند و به آسانی تسلیم تسلط عرب و نفوذ نظامی آنان نشدند؛ بلکه به انواع و اقسام شیوه‌ها در صدد مقابله و مقاومت برآمدند و در مقام حفظ بقایای مفاخر گذشته و احیاء آنچه از دست رفته بود، به جان کوشیدند. نهضت شعوبیه از مظاهر عالی این مقاومت و سرسختی شرافتمندانه است. نخستین بار این نهضت‌ها در نواحی شرقی ایران که دور از مرکز حکومت خلفا بوده، برپا شد. به همین جهت حکومت‌های مستقلی نیز که پس از تسلط دویمت ساله عرب تشکیل یافت؛ اول بار در همین قسمت از ایران مستقر گردید. تأسیس سلسله طاهریان و بخصوص سامانیان و صفاریان که به رسوم و آداب ملی بسیار معتقد بودند؛ بیش از پیش موجب تقویت روحیه سلحشوری ایرانیان گردید... این امر ادامه یافت تا نهایتاً به بالندگی زبان فارسی انجامید.» (تحول شعر فارسی، ص ۲۴۷)

۲۵- کوتاه سخن اینکه ، بعد از حمله اعراب به ایران ، نواحی شرقی ایران ، زودتر از سایر جاها به استقلال نائل آمد و به همین جهت ، ساکنان آن نواحی ، زودتر و بهتر از سایر هم نژادان خود به تجدید و احیای رسوم ملی و ایجاد ادبیات فارسی موفق شدند . خراسان که مرکزیت ایران پس از اعراب را پیدا کرده بود؛ محل بروز احساسات و تعصبات وطنی و نشوونمای زبان فارسی و ادبیات ملی بشمار می رفت و تا قرن‌ها ، این مرکزیت خود را حفظ کرد، بطوریکه اشتیاق شعرای عراقی و آذربایجانی به رفتن خراسان در شعرشان هویدا است (دیوان خاقانی ، ص ۱۵۳).

زبان عربی و پارسی، آنچنان پایه پای هم پیش رفته اند که همانند دوهمزاد شدند که پیوند ناگسستنی دارند.

همانگونه که زبان عربی بر زبان و ادبیات و فرهنگ فارسی تأثیر داشت . زبان فارسی نیز زبان عربی را تحت تأثیر خود قرارداد است؛ بطوریکه فضیلت ایرانی از پایه گذاران علوم ادبی زبان عربی شدند و از این بابت، ادب عربی مدیون دانشمندان ایرانی است . چگونگی وجوه تأثیرات زبان فارسی در عربی ، خود بحثی دیگر را می طلبد که در این مجمل نمی گنجد.

بطور کلی ظهور اسلام که یک انقلاب دینی، سیاسی و اجتماعی بود؛ تأثیرات خود را در اذهان و نفوس پیروان خود به جا گذارد که طبیعتاً این تأثیرات ، ادبیات و علوم آن مردم را هم تغییر می دهد . شاید بتوان این تغییرات را بطور کلی در سه محور زیر ذکر کرد.

الف : پاره ای از ادب زرتشتی را کاملاً از بین برد.

ب : پاره ای از آن را متنوع کرد.

ج : ادبیات نوینی بوجود آورد که پیش از آن سابقه نداشت .

۳- نتیجه

بعد از انقراض حکومت ساسانیان و ورود اعراب و اسلام به ایران، مردم ایران دین اسلام را پذیرفتند و ایران بعنوان یکی از بلاد مفتوحه حکومت اسلامی بشمار آمد، در این راستا، فرهنگ و زبان عربی، جای خود را در بین اقشار مختلف مردم باز کرد. عوامل متعددی از جمله مسلمان شدن مردم ایران و نیاز آنان به دانستن زبان عربی جهت استفاده از قرآن و ادعیه و نماز و...، رسمیت یافتن زبان عربی در اداره امور سیاسی و دولتی ایران، رواج ترجمه به زبان عربی، همجواری ایرانیان و اعراب، روابط تجاری و بازرگانی بین ایران و اعراب، وام گیری و بهره وری از عناصر شعری اعراب بوسیله ایرانیان، تتبع و پیروی شاعران ایرانی در استفاده از قالبهای شعری عرب، کاربرد فراوان لغات و اصطلاحات و ترکیبات عربی در زبان فارسی، تشبیه شاعران فارسی به شاعران عرب و بهره بردن از مضامین شعری آنها، نمود غالب جنبه ادبی زبان عربی و استفاده فارسی زبانان از آن، سرودن اشعار فراوان عربی بوسیله شاعران ایرانی، تألیف و ترجمه کتابهای فراوان به زبان عربی و... از مهمترین عوامل ظهور و رواج ادب و فرهنگ عربی در ایران است. در عین حال، علی رغم این سیطره فرهنگی و ادبی زبان عربی، ایرانیان توانستند با رسمیت بخشیدن به زبان فارسی دری، از هویت و فرهنگ غنی خود پاسداری نمایند و با خلق آثار فراوانی در زمینه نظم و نثر، نشان دهند که اگر چه مسلمان شدند ولی هیچگاه عرب نشدند و ملیت و تمدن و فرهنگ خویش را حفظ کرده و آن را در پرتو تعالیم اسلام، تلطیف کرده، رونق بخشیدند. استیلای عرب، قدرت سیاسی و حکومتی ایران را از دستشان گرفت ولی موفق نشد که هوش و ذکاوت فکری و ذهن و قواد و خلاق ایرانیان را مهار نماید. بطوریکه بعدها ملاحظه می شود که همین ایرانیان، گردانندگان حکومت عرب در ابعاد مختلف از جمله فرهنگی، سیاسی، نظامی و... شدند. ایرانیها در مقابل

اعراب ، خود را نباخته و عرب نشدند . زبان ملی و قومی خود را حفظ کرده ؛ بطوریکه پس از نیم استقلالی که طاهریان به دست آوردند؛ زبان و شعر و ادب فارسی خودنمایی می کند و چندی بعد، کاملاً پخته و جا افتاده می شود.

منابع و مأخذ

- ۱- اته هرمان. (۱۳۵۶). تاریخ ادبیات فارسی. ترجمه دکتر رضازاده شفق. چاپ دوم. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲- اسپولر، برتولد. (۱۳۴۹). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی. ترجمه دکتر جواد فلاطوری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳- اصفهانی، ابی فرج. (۱۴۰۷هـ - ۱۹۸۶م). الاغانی. چاپ اول. بیروت: دارالفکر.
- ۴- امین، احمد. (۱۹۷۵م). فجر الاسلام. چاپ یازدهم. بیروت: دارالکتاب العربی.
- ۵- بهار، ملک الشعراء. (تصحیح). (۱۳۶۶). تاریخ سیستان. چاپ دوم. تهران: انتشارات خاور.
- ۶- بهار، ملک الشعراء. (۱۳۵۶). سبک شناسی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۷- بهروز، اکبر. (۱۳۵۹). تاریخ ادبیات عرب. تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- ۸- پژوهش دانشگاه کمبریج. جمععی از نویسندگان. (۱۳۸۱). تاریخ اسلام. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر.
- ۹- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ. (۱۳۶۲). اسلام در ایران. ترجمه کریم کشاورز. تهران: انتشارات پیام.
- ۱۰- خاقانی شروانی، افضل الدین. (۱۳۵۷). دیوان شعر. چاپ دوم. تصحیح دکتر سجادی. تهران: انتشارات زوآر.
- ۱۱- خطیبی، حسین. (۱۳۷۵). فن نثر در ادب پارسی. چاپ دوم. تهران: انتشارات زوآر.
- ۱۲- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۴۶). بامداد اسلام. تهران: انتشارات صائب.

- ۱۳- زرّین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۸). تاریخ مردم ایران (ازپایان ساسانیان تا پایان آل بویه). چاپ اول. تهران: انتشارات امیر کبیر .
- ۱۴- زرّین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۴). تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام). چاپ اول. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۱۵- زرّین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۵). دوقرن سکوت. چاپ ششم. تهران: سازمان انتشارات جاویدان .
- ۱۶- زرّین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۷). سیری در تاریخ شعر فارسی. چاپ دوم. انتشارات نوین .
- ۱۷- زرّین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۶). شعری دروغ، شعری نقاب. چاپ سوم. انتشارات جاویدان .
- ۱۸- زرّین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۵). کارنامه اسلام. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۱۹- سجّادی، سیّد جعفر. (۱۳۶۹). نقد تطبیقی ادبیات ایران و عرب . چاپ اول. شرکت مؤلفان و مترجمان ایران .
- ۲۰- سمرقندی، دولت‌شاه. (۱۳۶۶). تذکرة الشعراء. چاپ دوم. به کوشش محمّد رضانی (کلالة خاور). تهران: انتشارات پدیده (خاور).
- ۲۱- شبلی، نعمانی. (۱۳۶۳). شعرا العجم. چاپ دوم. مترجم سیّد محمّد تقی فخر داعی گیلانی. تهران: انتشارات دنیای کتاب .
- ۲۲- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۸). تاریخ ادبیات در ایران. چاپ هشتم. تهران: انتشارات فردوسی.
- ۲۳- صفا، ذبیح الله. (۱۳۵۷). گنج سخن. چاپ ششم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران .
- ۲۴- ضیف، شوقی. (بی تا). تاریخ الادب العربی. القاهرة: دارالمعارف.

- ۲۵- متر، آدام (۱۳۶۲). تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری (الحضارة الاسلامیه فی القرن الرابع الهجری...). چاپ اول. ترجمه علیرضادکاوتی قراگزلو. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۶- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۲). خدمات متقابل اسلام و ایران. چاپ جدید. قم: انتشارات اسلامی.
- ۲۷- مؤتمن، زین العابدین. (۱۳۵۲). تحویل شعر فارسی. چاپ دوم. تهران: انتشارات زرین. کتابخانه طهوری.
- ۲۸- مؤتمن، زین العابدین. (۱۳۶۴). شعروادب فارسی. چاپ دوم. تهران: انتشارات زرین.
- ۲۹- میرباقری، علی اصغر و دیگران. (۱۳۸۱). تاریخ ادبیات ایران (۱). چاپ اول. تهران: انتشارات سمت.
- ۳۰- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۵). تاریخ زبان فارسی. چاپ جدید. تهران: نشر نو.
- ۳۱- همایی، جلال الدین. (۱۳۶۶). تاریخ ادبیات ایران. چاپ چهارم. تهران: انتشارات فروغی.